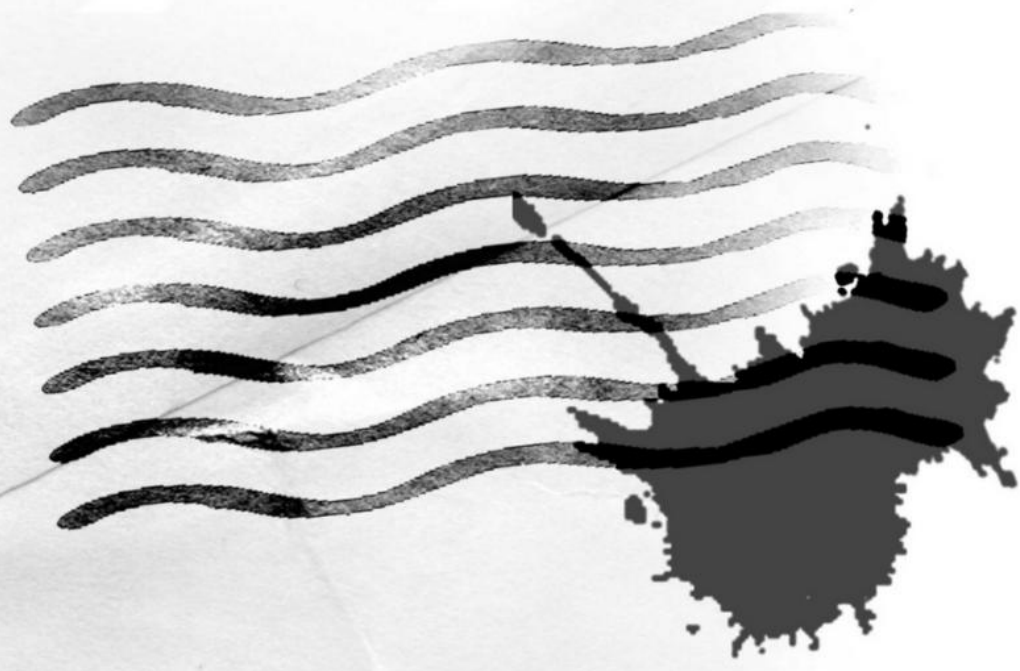




نامه‌ای برای کربلا

اشاره:

سلام بر کسی که در راه خدا بر داغها و مصائب فراوان صبر نمود. سلام بر مظلومی که تنها و بی‌یاور گردید. سلام بر ساکن تربت پاکیزه. سلام بر صاحب قبه بلند مقام. سلام بر کسی که پیشینیانش خدا است. سلام بر کسی که جبرئیل به او افتخار می‌کند. سلام بر کسی که میکائیل به گهواره جنبانی و ثنا خویش سرافراز است. سلام بر کسی که بیعتش را شکستند. سلام بر آقایی که احترامش را ظاهراً از بین بردند. سلام بر جد بزرگواری که با خون زخمهایش غسل داده شد. سلام بر کسی که با ستمکاری خویش را ریختند. سلام بر کسی که شربت مرگ با طعم نیزه و شمشیر به کامش ریخته شد. سلامی بر مظلومی که رگ دلش با تیر سه شعله گسیخته شد. سلام بر آقایی که خود حامی دیگران بود و بی‌یاور ماند. سلام بر محاسن خضاب شده‌ات، سلام بر چهره به خاک و خون آلوده‌ات. سلام بر دندان کوبیده‌ات با چوب خیزران و چوبدستی عبیدالله، سلام بر سر مقدست که بر فراز نیزه عدوان زده شد.^(۱)

نامه‌ای برای کربلا

سلام، سلام بر دشت تفتیده عشق، سلام بر میدان عشق بازی یاران عاشق دل‌باخته کوی معشوق. سلام بر تشنگی کشیده در کنار نهر آب. سلام بر تو ای کربلا، سلام بر تو ای دشت پر یلا. سلامم را با گلولی بغض فرو خورده‌ات و چشمان مّوآج از دریاچه اشک دلتنگی‌ات و با جگر سوخته‌ات و قلب پاره‌پارده‌ات پاسخ گو. می‌خواهم که با تو سخن بگویم می‌خواهم بقیچه حرفهای بردوش مانده‌ام را برای تو پهن کنم نمی‌دانم، نمی‌دانم تاب شنیدن حرفهایم را داری یا نه؟ تو خود بگو حدیث عشق را با کدامین زبان قاصر می‌توان بیان کرد و راستی گفتی که در گذر زمان شاید

کربلا و آن غم جانسوزش را فراموش کنم و تو (کربلا) واقعا نمی‌دانستی یا در خاطرات نمی‌گنجید که هر چه می‌گذرد داغ آن غم پنهانی تو در من سوزناک‌تر می‌شود به قدری که بندبند تنم را به آتش کشیده است.

کربلا اندکی درنگ کن تو که خود شاهد بودی برایم بگو: هنوز صدای شیهه اسبان تشنه قافله عشق را می‌شنوم. هنوز گرد و غبار سم اسبان را به چشم می‌بینم. هنوز رد پای غریبانه حضرت زینب علیها السلام بر روی تل زینبیه باقی مانده است. هنوز نوای دلنشین آخرین نماز امام حسین علیه السلام در گرم‌گرم ظهر عاشورا آن مقتدای هر چه عاشق که هست در گوش جانم طنین انداز می‌شود.

هنوز پرپر شدن آن نوگل نخواستہ دامن ائمه را می‌بینم و مشاهده می‌کنم. هنوز فریاد العطش العطش طفلان معصوم حرم در تاریخی از فراسوی سال‌ها به گوش می‌رسد آیا تو می‌شنوی. هنوز آوای «یا آخا أدرك اخای» ابوالفضل العباس در گوش زمین و زمان به کزات تکرار می‌شود و اگر قدری درنگ کنی به گوش جان می‌توانی آن را بشنوی.

هنوز فریاد «هل من ناصير ينصُرني» حضرت امام حسین را به رسایی می‌شنوم، نمی‌دانم که آیا تو آن لحظه را درک کردی یا نه؟...

کربلا می‌دانم من و تو هر دو دلتنگیم من دلتنگ درک نکردن واقعه عاشورا و تو دلتنگ مردان نامرد روز عاشورا که حسین زمانشان را یاری نکردند.

کربلا بغض فرو خورده‌ات را امروز برای من شکوفا کن و بگو بگو کربلا... کربلا... خاطر کوچکم دیگر یاری گفتن ندارد. تو بگو: بگو که چگونه تاب آوردی؟ بگو که چگونه توانستی صحنه عاشورا را ببینی و خم بر ابرو نیآوری. بگو که چطور شیهه اسبان هنوز در گوش جانم طنین انداز است. بگو، بگو که هنوز هم که هنوز

است در سجده

نمازت برای واقعه عاشورا خون گریه می‌کنی. بگو بگو که هنوز به یاد تشنگی کربلا کام جانت خشک خشک است و جگر تو هنوز هم به یاد آن روز تبادار است.

کربلا بگو بر تو چه گذشت آن زمان که قافله عشق با خیل خصم به مبارزه برخاست و تو چگونه توانستی تحمل کنی که کبوتران قافله عشق یکی پس از دیگری جلوی چشمانت پرپر شوند و آیا جگر تو آتش نگرفت؟ آیا جگر تو آتش نگرفت زمانی که امام حسین علیه السلام تنها و بی‌یاور در برابر انبوه دشمن ایستاده بود، آه می‌دانم که گفتی دستانت بسته بود و پاهایت از حجب و حیا یارای راه رفتن نداشت و از چشمانت باران خون می‌بارید و راستی آن هنگام که شمر بی‌حیا سر از تن گل آلاله شفق فام قافله جدا می‌کرد در قلب تو آشوبی به پاخاست و طوفانی در گرفت که دیگر چشم را یاری دیدن نبود. کربلا، بگو که آن سه روز و دو شبی که پیکرهای شقایق رنگ قافله عشق بر پیشانی پینه بسته‌ات میهمان بودند تا با آنان چه رازها گفتی؟ با پیکر بی‌سر آلاله شفق فام عرصه عشق چه گفتی آیا با او و با قلبش درد دل کردی و گفتی که تو را یاری کمک نبود گفتی که دلت از این واقعه آتش گرفته...

نه کربلا نگو نگو که برو از شاهدان عرصه عشق و عشق بازی کربلا بهر سر، همه آنان اینک آرام در بستر تاریخ خفته‌اند و تاریخ در آسمان قلبش هنوز به آنان می‌بالد و فروغ و روشنایی راهش را در این عرصه تاریکی و وحشت از آنان می‌گیرد. بگو کربلا که تو عاشورا را آن بزم عشق بازی را در سال ۶۱ هجری درک کردی ولی من جوان پس از آن سالها که از آن واقعه می‌گذرد یعنی ۳۶۲ سال پس از آن آمده‌ام تا برایم تو

گیرنده:



فلک کشیده انتظار

می آید می آید کربلا تا بند از دستانت بگسلد و شور و شوق حیات تو به تو بدهد تا در پاهایت نای حرکت آید و آقا می آید تا انتقام خون آلاله شفق رنگ قافله عشق را از خصم دون باز ستاند و داغ غم سنگین عاشورا را از روی قلبت محو کند. آری روزی سبز قبا پوش تبار بارانی مهدی صاحب الزمان (عج) می آید می آید با ذولا جناح حسین علیه السلام و ذوالفقار علی علیه السلام... می آید تا انتقام سیلی زهرا را بگیرد می آید تا انتقام خون ۷۲ کیوتر عاشق سبکبال دلباخته معشوق در میدان عاشورا را از آن پست صفتان حیوان سیرت باز ستاند. آری می آید تا دیگر غروب کربلا خونریزی نباشد که دل هر شیعه ولای علی علیه السلام را به درد آورد.

کربلا چه خوش گفت شهید همت، که کربلا رفتن خون می خواهد! آری کربلا هر چه در ژرفای ضمیرم جستجو می کنم در می یابم که آن خونی که بتواند مرا به آستان مقدس تو برساند ندارم و در رگهای تم جاری نیست.

کربلا تو خود عنایتی کن و مرا به آستانت بخواه کربلا. جواب سلام را بده با هر زبانی که تو را بیشتر رضاست.

کربلا سالهاست در آرزوی دیدار تو می سوزم و می سازم به امید دیدارت کربلا، کربلا مرا نیز در شب های جمعه به آقا امام زمانان (روحی فداه) برسان.

کربلا، دریاب مرا که عمری است سرگردان کوی توام. (۲)

طفلان

حرم باز آنان را به آتش خواهد

کشانید.

کربلا از دل حضرت زینب علیها السلام بگو، بگو که چگونه آتش گرفته بود و زبانه های جانشوز غم سنگین دل حضرت زینب علیها السلام هنوز پس از سالها گذر از آن واقعه دل اهل ولای علی علیه السلام را به درد می آورد یا می خواهی بگویی که نه چنین نیست؟ نه کربلا تو دیگر بر زخم دلم نمک نپاش.

کربلا زمزمه نام تو تسکین هر چه درد است نمی دانم نزنم چه نامی هم دردهای تو را قدری مرحم می نهد کربلا نامت را که بر زبان جاری می کنم سیل اشک از دیدگانم جاری می شود نمی دانم و واقعاً هم نمی دانم چه سری در میان نهفته است در حیرتم که کام جان تو از فرط تشنگی خشک خشک است ولی دل من از دوری روی تو و از زمزمه نام تو به دیدگانم فرمان سیل اشک می دهد و... تو خود بگو چه رازی در این میان نهفته است.

کربلا راستی گفتمی که آن زمان که عطر قدمهای امام علی علیه السلام بر پایشانیات خورد از خوشحالی چه فریادها که نزدی و نمی دانستی که روزی تابلوی کربلا بر صفحه قلبت حک خواهد شد آه از این غم جانشوز. و راستی عطر حضور حضرت زهرا در صحنه کربلا بعد از آسمانی گشتن حسین علیه السلام مشام جانت را نوازشگر بود این برای تو کم افتخاری نیست.

آری بر دست های آسمانی تو ملائک بوسه زدند و می زنند و تا ابد خواهند زد این برای تو کم افتخاری نیست. شبانگاهان که خلق زمین و زمان در بستر خویش آرام می آسایند کربلا به تماشای تو عروس ماه مشغول می شود، تو عروس ماه که عذار عاشورا است و هنوز رخت سیاهش که تجلی گر عزاست را از تن به در نکرده است و اگر تو شاهدهی که قرص صورتش می درخشد آن گواهی است بر اینکه روزی فریادرسی می آید آری مولا از فراز کوههای سر به

بازگویی آن روز

بر تو چه گذشت؟ بر تشنگان وادی عشق چه گذشت؟ بگو از عشق! از وفا! از آن زیبا ترین تابلوی فداکاری که ابوالفضل العباس علیه السلام در خاطر تاریخ حک کرد!

کربلا بگو: «سقای تشنه لب» آیا عجیب نیست؟ می دانم که در حافظهات این تصویر مانده است آنجا که سقایی تشنه لب بر لب آب جان به جانان تقدیم کند.

کربلا از غروب عاشورا بگو؟ شنیدم که غروب روز عاشورا سخت التهاب آور بود برای تو؟ کربلا بگو آیا تو هم می دانستی که می گفتند نماز وصال به معشوق (خدا) وضو می خواهد و کیوتران تشنه حرم عشق قطره آبی نداشتند تا بیاشامند و راستی چگونه و با چه باید وضو می گرفتند؟ عشق خود ره وصال را برای ۷۲ کیوتر تشنه قافله عشق و قافله سالارشان هموار کرد و آنان خاضعانه و خاشعانه و عاشقانه با خون شفق قام خویش وضو ساختند و سر در آستان حضرت دوست به سجده وصل نهادند و کربلا تو دیدی که چه پاک و بی ریا قامت نماز عشق بستند و پیشانی دشمن را به خاک مالیدند، آنان (دشمنان) که به خیال خام خویش با بستن آب روی آنها (امام و یارانش) قصد داشتند بین عاشق و معشوق فاصله اندازند و تو دیدی که چگونه دشمنان از این ماجرا (وصال عاشقان به معشوق) در تعجب غرق شده بودند و نمی توانستند این باور را به خود بقبولانند.

کربلا بگو آیا یادت هست که خیل خصم سر کیوتر قافله سالار عشق را بر سر نیزه کردند و با خود بردند ولی هنوز دشت (دشت کربلا) پر از نور و صفا بود؟ خیمه های اهل حرم را به آتش کشیدند تا شاید خشم و غضبشان فرونشیند. و غافل از اینکه آه

منابع و ماخذ

- ۱- عظیمی زاده، احمد، سفر نامه عشق (سیری در تاریخ عاشورا) - کوثر - چاپ اول - ۱۳۷۹ ص ۳۷.
- ۲- قلب و ذهن یک جوان (خودنگارنده مقاله ادبی)

